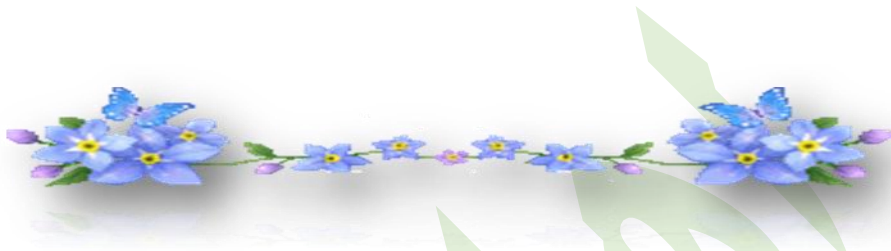


# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



## نظری بر عرصه‌ی حیات انسان از منظر توحید افعالی

### تسلیم در برابر مقدرات و مقررات الهی

در مباحث پیشین به این نتیجه رسیدیم که آنچه در زندگی ما واقع می‌شود کار خداست و محال است خیر نباشد. وجه خیر بودن آن نیز در تأثیر حادثه‌ها برای بازگشت ما به خویشتن خویش است. اکنون این سؤال به ذهن می‌آید که اگر خیر بودن حادثه‌ها در بازگشت ما به خویشتن است، با وجود حادثه‌های فراوانی که حق تعالی، به دست انسان‌ها یا عوامل طبیعی، از آغاز عمر تاکنون در زندگی ما پیش آورده است، از فقر، ثروت، بیماری، صحت، قدرت، ضعف، گمنامی، شهرت ...، چرا ما به خویشتن خویش بازنگشته‌ایم؟ اگر حوادث واقعاً چنین تأثیری دارند، چرا ما تاکنون به تمامیت و عظمت انسانی برگشته و دست نیافته‌ایم؟

پاسخ را با مثال دارو و درمان بیان می‌کنیم. شرط بهبود حال بیمار، داشتن داروی شفابخشی است که پزشک حاذق، خیراندیش و دارای آزادی عمل، در اختیار بیمار قرار می‌دهد.

این شرط لازم است؛ اما کافی نیست. اگر بیمار بخواهد بهبود پیدا کند، باید طبق نسخه و دستورالعمل پزشک داروها را مصرف کند؛ نه با سلیقه و ذائقه‌ی خود. اگر پزشک شفابخش‌ترین داروها را در اختیار بیمار قرار داد، اما او در استفاده از آنها به سلیقه‌ی خود اتکا کرد، درمان نمی‌شود. مثلاً شربت‌ی را که باید روزی یک قاشق مصرف کند، چشید و دید عجب شیرین است و شیشه‌ی شربت را یک‌جا سرکشید؛ یا قرصی را که باید روزی چهار عدد بخورد، چشید و دید عجب بدمزه است و همه را به دور انداخت. اگر با شفابخش‌ترین داروها این‌گونه رفتار شود، طبیعتاً تأثیر درمانگری به‌جا نمی‌گذارد؛ حتی ممکن است مریض را بکشد. این تقصیر دارو یا پزشک نیست که بیمار درمان نشده یا بیماریش شدیدتر شده و یا حتی مرده است؛ اشتباه از بیمار است که دارو را طبق دستور پزشک مصرف نکرده است.

دستورالعمل پزشکان ترکیبی است از تجویز و پرهیز؛ یعنی داروهایی تجویز می‌کنند و از چیزهایی پرهیز می‌دهند. شرط بهبود بیمار عمل به دستورالعمل پزشک، یعنی استفاده از داروهای تجویز شده طبق دستور پزشک، و مراعات پرهیزها براساس دستور اوست.

درمان بیماری بی‌خویشتنی و خودفراموشی هم تابع همین قاعده است. حوادث و موقعیت‌هایی که خدای متعال به‌دست انسان‌ها یا عوامل طبیعی در زندگی ما پیش می‌آورد، همان داروی شفابخش بی‌خویشتنی و خودفراموشی است و شرط اثربخشی آنها این است که طبق دستورالعمل پزشک با آنها مواجه شویم و رفتار کنیم. دستور پزشک نیز همان احکام و تعالیم اخلاقی و فقهی دین است.

خداوندی که حادثه‌ها را می‌فرستد و موقعیت‌ها را در زندگی پیش می‌آورد، در قبال هر حادثه و موقعیت، در قالب احکام دین گفته است که چگونه باید عمل کرد و چه نباید کرد. اگر

فقیرت کردم، چگونه عمل کن و چه نکن؛ و اگر ثروتمندت کردم، چگونه رفتار کن و چه نکن. اگر به قدرت رسیدی یا در موضع ضعف قرار گرفتی، چگونه اقدام کن و چه نکن. در این نسخه‌ی الهی نحوه‌ی رفتار با داروها تعیین شده است. اگر ما انسان‌ها طبق آن نسخه عمل کنیم، مثلاً وقتی فقیر شدیم، ببینیم خداوند در قالب احکام دین چه گفته است و چگونه باید رفتار کرد و چه نباید کرد؛ وقتی غنی شدیم، ببینیم مطابق دین چگونه باید رفتار کرد، این داروها تأثیر درمانگر خود را می‌گذارد و ما را به خویشتن خویش بازمی‌گرداند. اما اگر به ذائقه‌ی خود متکی شویم، یعنی وقتی ثروتمند شدیم کاری نداشته باشیم خدا چه گفته است، بلکه هرطور خوشمان می‌آید رفتار کنیم؛ بی‌بندوباری کنیم؛ اسراف کنیم؛ پولمان را در فعالیت‌های مخرب اقتصادی به کار اندازیم تا زیاد شود؛ یا وقتی فقیر شدیم کاری نداشته باشیم خدا چه گفته است؛ برای حل مشکل نداریمان رشوه بگیریم؛ دزدی کنیم؛ سوءاستفاده کنیم؛ طبیعتاً چنین عملکردی در قبال حوادث و موقعیت‌ها، انسان را به خویشتن خویش بازمی‌گرداند و چه بسا بیماری بی‌خویشتنی انسان را تشدید کند.

بنابراین شرط اثربخشی داروی حوادث، مصرف درست داروست؛ داروهای الهی هرگز اشتباه یا تقلبی نمی‌شود که بدان سبب بیماری انسان برطرف نشود.

## مقدّرات تکوینی و تشریحی الهی

حوادث و موقعیتهایی که در زندگی ما پیش می‌آید، اصطلاحاً مقدّرات تکوینی الهی، و دستورالعمل‌های دین در مورد نحوه‌ی مواجهه با حوادث و موقعیتهای و رفتار در برابر آنها، اصطلاحاً مقدّرات تشریحی الهی نامیده می‌شوند<sup>۱</sup>.

گفتیم، دستورات دین مثل دستورات پزشک، هم پرهیز دارد، هم تجویز. آنچه تجویز شده و حتماً باید انجام دهیم، واجب و آنچه بهتر است انجام دهیم مستحب است. آنچه پرهیز داده‌اند و مطلقاً نباید انجام دهیم، حرام و آنچه بهتر است انجام ندهیم، مکروه است. آنچه انجام و عدم انجام آن یکسان و بی‌تأثیر است، مباح نامیده می‌شود.

## تسلیم

پس از ذکر این نکات، می‌توان به نتیجه‌ی مهمّ تمام مباحث پیشین دست یافت.

یکی از مهمترین مقامات عرفانی، مقام تسلیم است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: **الْإِسْلَامُ هُوَ**

**التَّسْلِيمُ**<sup>۲</sup>: اسلام همان تسلیم است. کلّ اسلام چیزی جز تسلیم نیست؛ تسلیم در برابر مقدّرات

تکوینی الهی که همان حوادث و موقعیتهای زندگی است؛ و تسلیم در برابر مقدّرات تشریحی

الهی که همان احکام و مقرّرات اخلاقی و فقهی دین است. هریک از این تسلیم‌ها نیز دو بُعد

دارد: تسلیم عملی و تسلیم قلبی.

---

۱. باید توجه داشت مقدّرات تکوینی و تشریحی با اذن تکوینی و تشریحی که در مباحث پیشین مطرح شد، متفاوت است.

۲. سید رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۲۵.

## الف. تسلیم در برابر مقدرات تکوینی الهی

### ۱. تسلیم عملی

تسلیم عملی در برابر مقدرات تکوینی آن است که انسان مانع تحقق اراده‌ی خداوند در وقوع یک فعل نشود. وقتی خداوند اراده می‌کند، اتّفاقی برایم بیفتد، جلویش را نگیرم. خداوند اراده می‌کند، مریض شوم، جلویش را نگیرم؛ اراده می‌کند، پیر شوم، بمیرم، جلویش را نگیرم. اما مگر کسی قدرت دارد جلوی عملی شدن اراده‌ی خدای متعال را بگیرد؟ خیر؛ هیچ‌کس چنین قدرتی ندارد؛ لذا تسلیم عملی در برابر مقدرات تکوینی الهی جبری و قهری است. همه‌ی موجودات در برابر مقدرات تکوینی الهی تسلیم عملی هستند و هیچ موجودی تاب ایستادگی در برابر اراده‌ی تکوینی الهی را ندارد. انسان چه خدا را قبول داشته باشد، چه نداشته باشد، آنچه خداوند اراده کند، درمورد او واقع می‌شود. خداوند اراده کرده است انسان پیر شود؛ اراده کرده است روزی از دنیا برود؛ چه کسی می‌تواند مانع شود؟ چه بخواهید چه نخواهید، اراده‌ی تکوینی الهی درمورد شما اجرا می‌شود. این تسلیم عملی در برابر مقدرات تکوینی است.

### ۲. تسلیم قلبی

بُعد دیگر، تسلیم قلبی در برابر مقدرات تکوینی است. انسان ممکن است در عمل نتواند جلوی کاری را بگیرد؛ اما روحاً پذیرای آن نباشد. مثلاً کسی می‌خواهد مرا از اتاق بیرون ببرد و من زورم به او نمی‌رسد و خواه‌ناخواه به بیرون منتقل خواهم شد؛ اما از نظر روحی دو حالت دارم؛ یا خودم نیز مایلم بروم یا اینکه مایل و پذیرا نیستم و اعتراض دارم. تسلیم قلبی در برابر

مقدّرات تکوینی الهی، یعنی فرد قلباً و روحاً پذیرای شرایط و وقایعی باشد که خداوند در زندگیش مقدر فرموده است؛ اعمّ از تلخ یا شیرین.

همه‌ی اشخاص حادثه‌های شیرین را پذیرا هستند؛ اما غالب مردم در برابر حادثه‌های تلخ چنین نیستند. وقتی عزیزی از دنیا می‌رود، وقتی ثروت فرد از دستش می‌رود، از کار بیکار می‌شود یا خانه‌اش ویران می‌شود... در اینگونه موارد بسیاری از انسان‌ها می‌بُردند و پذیرای آن واقعه نیستند. اگرچه توان ایستادگی و جلوگیری از وقوع آن را ندارند؛ ولی روحاً اعتراض دارند. چگونه انسان می‌تواند روحاً پذیرای رخدادهای تلخ زندگی شود؟ عوامل متعدّدی سبب تسلیم قلبی می‌شود.

### **راه‌های نیل به تسلیم قلبی در برابر مقدّرات تکوینی**

۱. انسان با تمام وجود باور کند، آنچه خدای متعال می‌کند خیر اوست. اگر انسان به چنین یقینی برسد، حادثه‌ی تلخ مثل داروی تلخی می‌شود که نجات از بیماری قطعاً وابسته به آن است. مثل فردی که پزشک داروی تلخی برای نجات او بیماری از تجویز کرده است و او یقین دارد که جز از طریق این دارو از مرگ نجات پیدا نمی‌کند. این فرد به هر دری می‌زند تا دارو را پیدا کند؛ تمام داروخانه‌ها و بازار آزاد را می‌گردد و وقتی پیدا کرد چقدر خوشحال می‌شود و به هر قیمتی آن را می‌خرد و با چه علاقمندی از آن داروی تلخ استفاده می‌کند. با اینکه دارو تلخ است، او یقین دارد خیرش در استفاده از آن است.

همین قدر که به تأثیر مثبت داروی تلخ یقین داریم و نجات از بیماری را وابسته به آن می‌دانیم و به کار پزشک اعتماد داریم، اگر به کار خدا هم اعتماد داشته باشیم و یقین کنیم که

حادثه‌ی تلخ خیر و مصلحت ما را دربردارد و مایه‌ی نجات ما از بیماری بی‌خویشتنی است، به تسلیم قلبی در برابر مقدرات تکوینی الهی نائل می‌شویم.

مثل آن ثروتمند که گوشه‌ی ده در کوچه‌ای به سر می‌برد؛ درحالی‌که سرمایه‌های انبوه و کاخ‌هایی در شهر داشت و بازگشت او به شهر و رسیدن به آن همه قدرت و راحت و آسایش، در گرو استفاده از داروی تلخ برای درمان فراموشی او بود؛ اگر انسان بداند، نجاتش از بیماری بی‌خویشتنی و خودفراموشی در گرو حوادث و موقعیت‌های تلخ و دشواری است که خداوند برای او پیش می‌آورد، با رویی باز به استقبال موقعیت‌ها و حادثه‌های تلخ می‌رود؛ همان‌طور که موقعیت‌ها و حادثه‌های شیرین را استقبال می‌کند.

۲. نکته‌ی دیگری که می‌تواند زمینه‌ساز پذیرش روحی و قلبی حوادث تلخ باشد، محبت و عشق به کسی است که حوادث را ایجاد می‌کند. وقتی انسان کسی را دوست دارد، آنچه را او می‌کند نیز دوست دارد. آنچه محبوب می‌کند، برای محبّ دوست‌داشتنی است. آنچه آن خسرو کند شیرین بود و هرچه از دوست می‌رسد نیکوست! انسان وقتی انجام‌دهنده‌ی کار را دوست بدارد، آنچه را او انجام می‌دهد دوست خواهد داشت.

زهر از قِبَل تو نوشدارو

فحش از دهن تو طیبّات است

\*\*\*

به‌حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست

هرچه او می‌کند شیرین است؛ اگرچه ظاهرش تلخ باشد. عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش.

اگر معشوق عتاب هم می‌کند، عاشقانه بکش و لذت ببر! انسان عاشق، هرچه را از جانب معشوق

بباید دوست‌داشتنی و مطلوب و محبوب می‌یابد؛ تلخ و شیرین آنها هر دو یکی است. آن که خدا را دوست دارد، هر حادثه‌ای خدا بفرستد، یکسره و یکجا تحویل می‌گیرد؛ هدیه‌ی محبوب را ریز و درشت نمی‌کند؛ تلخ و شیرین نمی‌کند. عاشق هدیه‌ی معشوق را قیمت نمی‌کند؛ ارزش آن به این است که معشوق فرستاده است؛ قیمت تجاری آن مهم نیست.

در حالات رسول الله ﷺ نقل است که وقتی کسی خوراکی یا تحفه‌ای به حضرت می‌داد، بلافاصله نمی‌خوردند. مثلاً اگر سیبی به ایشان تعارف می‌کردند، آن را گرفته و ابتدا عاشقانه به آن نگاه می‌کردند؛ با احساس سیب را می‌بویدند؛ می‌بوسیدند؛ بر روی دیده می‌نهادند؛ یعنی این سیب را محبوب و معشوق من برایم فرستاده است. انسانی که عاشق خداست، هرچه خدا بفرستد برایش دوست‌داشتنی است؛ چه تلخ و چه شیرین.

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

اگر عشق الهی در زندگی بیاید، همه چیز دوست‌داشتنی می‌شود. شغلی که دارم؛ خانه‌ای که دارم؛ فرزندی که دارم؛ غذایی که می‌خورم... همه را خدا داده است. با این نگاه چقدر همه چیز دوست‌داشتنی است. اگر نان خشک هم در سفره‌ام باشد، با عشق آن را می‌خورم؛ چون معشوق، مرا به این نان مهمان کرده است. اگر معشوق، عاشق را بعد از مدتی فراق، به خانه‌اش دعوت کند، عاشق چقدر بر سر سفره‌ی او شاد خواهد بود و لذت خواهد برد؟! آیا هرگز توجهی دارد که غذایی که معشوق آماده کرده، برنجش ایرانی است یا خارجی؟ گوشتش تازه است یا منجمد؟ چنان غرق در لذت حضور و پذیرایی معشوق است که اصلاً به اینها نمی‌اندیشد. اگر



انسان بر سر سفره یادش باشد که معشوق از او پذیرایی می‌کند، چون رزاق خداست و غیر خدا نیست، چه نان خشک در سفره باشد، چه چلوکباب برگ، برایش فرقی نمی‌کند.

به تیغم گر گُشد دستش نگیرم  
و گر تیرم زند منت پذیرم  
کمان ابرویت را گو بزن تیر  
که پیش دست و بازویت بمیرم

\*\*\*

در بلایا می‌چشم لذّات او  
مات اویم؛ مات اویم؛ مات او  
آن که عاشق خداست، هرچه خدا کند برایش دوست‌داشتنی است؛ در دل بلایا غرق لذّت است. بنابراین دومین چیزی که زمینه‌ی تسلیم قبلی را فراهم می‌کند، عشق به خداست که حادثه‌آفرینی جز او نیست.

۳. توجه‌به جهل مطلق خویش و علم بی‌نهایت الهی، روح رضایت و پذیرش نسبت‌به رخدادهای فراهم می‌کند. برای مثال وقتی شما سرما می‌خورید، به پزشک مراجعه می‌کنید. شاید شما در رشته‌ی خود فوق دکتری داشته باشید و آن پزشک دکتر عمومی باشد و تعداد سنوات تحصیلش از شما کمتر باشد؛ اما وقتی نسخه می‌نویسد، هیچ اظهارنظری در کارش نمی‌کنید که آقای دکتر فلان دارو را بنویس و فلان دارو را ننویس. در برابر کار او سکوت مطلق هستید؛ حتی تأیید هم نمی‌کنید؛ چون تأیید مستلزم دانستن و تشخیص است. اگر بگویید آفرین چه داروی خوبی، می‌گوید: از کجا فهمیدی که این دارو خوب است؟ وقتی علم او و جهل خودتان را باور دارید، در برابر آنچه او می‌نویسد و رقم می‌زند، سکوت مطلق و پذیرش مطلق هستید؛ ذهن و فکرتان هم ساکت است و در خاطرتان هم چیزی نمی‌گذرد.

وقتی انسان در برابر انسانی دیگر که فقط چند سال درس خوانده است، این گونه سکوت می کند، اگر خود را در دست خدا ببیند چه خواهد کرد؟ آیا ممکن است انسان در برابر علم بی نهایت خداوند، نظریه ای داشته باشد و اظهارنظری کند؟ اگر کسی به همین نکته توجه کند، وجودش در برابر آنچه خدا می کند، به سکوت مطلق می رسد.

اهل معرفت گفته اند: **الْعَبْدُ كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَاسِلِ (الْغَسَّالِ) يُقَلَّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ**<sup>۳</sup>: بنده همچون

جنازه بین دو دست مرده شوی است که هرگونه بخواد او را می گرداند. جنازه هیچ نظریه ای ندارد. آیا ممکن است جنازه در مورد کار مرده شوی و نحوه شستن اظهارنظری کند؟ سکوت مطلق است. عبد حقیقی خدا بین دو دست جمال و جلال خدا مثل جنازه است. در برابر آنچه خدای متعال می کند، پذیرش مطلق و سکوت مطلق است. توجه به سه نکته ی فوق می تواند زمینه ی تسلیم قلبی انسان در برابر مقدرات تکوینی الهی را فراهم کند.

## **ب. تسلیم در برابر مقدرات تشریحی الهی**

مقدرات تشریحی یا احکام و مقررات اخلاقی و فقهی دین، چگونگی واکنش ما را در برابر حوادث و رخدادها، و رفتار ما را در شرایط و موقعیت های زندگی مشخص می کنند.

### **۱. تسلیم عملی**

تسلیم عملی در برابر مقدرات تشریحی الهی، به این معنی است که وقتی خدا حادثه و موقعیتی را در زندگی انسان پیش آورد، درست طبق نسخه ی الهی رفتار کند و به سلیقه و

---

۳. دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۲۰.

ذائقه‌ی خود اعتنا نکند. اگر غنی شد، ببیند طبق گفته‌ی خداوند چگونه باید رفتار کرد و اگر فقیر شد، ببیند سخن خداوند چیست و چه باید کرد. اگر به قدرت رسید یا از قدرت برکنار شد، رفتارش طبق گفته‌ی خداوند باشد. این تسلیم عملی در برابر مقدرات تشریحی الهی است. تسلیم عملی در برابر مقدرات تشریحی الهی شیوه‌ی متشرعان است.

## ۲. تسلیم قلبی

بسیاری از کسانی که در عمل در برابر مقدرات تشریحی الهی تسلیمند و انسان‌های مقدّس و متشرعی هستند و طبق احکام دین عمل می‌کنند؛ در دل آرزو دارند کار دیگری کنند. آنها بر دلخواه خود پا می‌گذارند و طبق دستور خدا عمل می‌کنند؛ ولی دلخواه خودشان چیز دیگری است. فرض کنید شما را به یک مهمانی دعوت کرده‌اند و سفره‌ای از غذاهای خوش آب و رنگ چیده‌اند، شما هم بسیار گرسنه‌اید و منتظر که صاحبخانه تعارف کند. درست همان لحظه‌ای که صاحبخانه می‌گوید بفرمایید، کسی در گوش شما می‌گوید، فلانی! این غذاها از پول حرام تهیه شده است. اگر شما در برابر مقدرات تشریحی خداوند تسلیم عملی باشید، به این غذا لب نخواهید زد؛ اما چه بسا در دل بگویید، الآن وقت حرف زدن بود؟ کاش خورده بودم، بعد می‌گفتی! در این صورت شما فقط تسلیم عملی هستید.

تسلیم قلبی، یعنی فرد قلباً و روحاً طالب واکنش یا رفتاری جز آنچه خدا امر کرده، نباشد. چنین کسی سلیقه‌اش درست مثل سلیقه‌ی خدا شده است. درست همان واکنش و رفتاری را دوست دارد که خدا امر کرده است. از واکنش و رفتاری نفرت دارد که خدا هم از آن نهی کرده است. او با خدا هم‌سلیقه است. اگر خداوند بگوید منصرف شدم و امر و نهی خودم را پس

گرفتم؛ هر کار دلتان می‌خواهد انجام دهید؛ دیگر بهشت و جهنمی در کار نیست؛ این فرد باز همان‌چه را در احکام الهی بدان امر شده است، عمل می‌کند؛ چون سلیقه‌ی خودش همین است.

شاید عجیب به نظر برسد؛ مگر می‌شود کسی این‌گونه باشد؟ بله؛ همه‌ی ما اول عمر همین‌طور بوده‌ایم. تمام انسان‌ها ابتدا هم‌سلیقه‌ی خدا بوده‌اند. **كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ**<sup>۴</sup>: همه‌ی نوزادان با فطرت الهی متولد می‌شوند. کودکی که هنوز از فطرت پاک الهی جدا نشده است، سلیقه‌اش عین سلیقه‌ی خداست. همان اموری که ما تلاش می‌کنیم به‌سختی انجام دهیم یا ندهیم و نمی‌توانیم و بالأخره هم دستمان خط می‌خورد، کودک بدون امر و نهی، به‌راحتی انجام می‌دهد. مثلاً ما چقدر سعی می‌کنیم دروغ نگوییم، باز دروغ از دهانمان بیرون می‌آید؛ درحالی‌که چیزی به‌نام دروغ در قاموس کودک وجود ندارد؛ صدق محض است.

اساساً احکام دین از روی سلیقه‌ی انسان نوشته شده است؛ این حرف بزرگی است؛ احکام را ننوشتند تا بعد انسان خود را با آنها تطبیق دهد. انسان را خلق کردند و درحالی‌که سالم بود و از فطرت خود منحرف نشده بود، از روی سلیقه‌ی او، آنچه را دوست داشت، واجب کردند و آنچه را بدش می‌آمد، حرام کردند. یکی از معانی فطری بودن دین همین است. فطرت یعنی خلقت؛ اینکه می‌گوییم دین فطری است، یعنی دین را از روی خلقت انسان نوشتند. دین مطابق سلیقه‌ی انسان نوشته شد؛ نه اینکه انسان ملزم شود سلیقه‌اش را با دین تطبیق دهد.

پس چرا اکنون احکام دین و اجرای آن این‌گونه برای ما سخت است؟ به این دلیل که ما از آن حالت فطری خارج شده‌ایم. برای مثال کسی که سیگاری نیست، به‌طور طبیعی از هوای

---

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۹.

پاک و لطیف لذت می‌برد. اگر مجبورش کنند سیگار بکشد یا به اتاقی پر از دود سیگار برود، به سرفه می‌افتد و سرگیجه می‌گیرد؛ چون درحالت سلامت است. همین فرد اگر خود را به سیگار معتاد کند، برعکس می‌شود؛ به طوری که اگر چند ساعت سیگار نکشد، سردرد می‌گیرد و تا دود سیگار را تنفس نکند، آرام نمی‌گیرد. اکنون از هوای پاک و لطیف ناراحت است و دنبال دود می‌گردد. ما هم این‌گونه شده‌ایم.

وقتی خدا ما را آفرید، فطرت و خلقت ما عین دین بود؛ ولی ما به روحیات و اخلاقیات غیرالهی و غیرفطری، معتاد شدیم و حالا قضیه عکس شده است؛ آنچه در دین است برای ما سخت است و آنچه خلاف دین است برای ما راحت است. مثل بچه‌ای که در آغاز، صدق محض است، و پدر و مادر چقدر تلاش می‌کنند تا چیزی به نام دروغ را به او بفهمانند و یاد دهند. بعد می‌گویند: بچه جان! نمی‌دانی چقدر زحمت کشیده‌ام تا تو را تربیت کنم. تربیتشان این بود که از فطرت خارجش کردند.

استاد ما علیه السلام می‌فرمود: اگر انسان درحالت سلامت فطری خود باشد، احکام دین برای او گوارتر از آن است که به یک انسان تشنه‌کام که وسط ظهر تابستان در صحرای عربستان درحال مرگ است، یک لیوان آب خنک بدهید! احکام دین برای کسی که سلامت فطری دارد، از این هم گوارتر است. اما برای ما ناگوار است؛ چون از فطرت دور و به اخلاق غیرالهی معتاد شده‌ایم. البته اعتیاد را می‌توان ترک کرد. همان‌طور که فرد سیگاری با ترک سیگار به سلامت خود برمی‌گردد و دوباره از دود ناراحت می‌شود و از هوای پاک و لطیف لذت می‌برد، ما هم می‌توانیم با تهذیب و تزکیه‌ی نفس، اعتیادهای اخلاقی و روحی را ترک کنیم و به سلامت فطری خود بازگردیم. در آن صورت دوباره احکام دین برای ما گوارا و دستورات دین سلیقه‌ی

خودمان خواهد بود؛ تاجایی که اگر امر و نهی را نیز بردارند، مطابق الگوی دین عمل خواهیم کرد. این تسلیم قلبی در برابر مقدرات تشریحی الهی است؛ یعنی انسان روحاً و قلباً پذیرای همان نوع رفتار و واکنشی باشد که دین گفته است.

## مراتب تسلیم

مقام تسلیم را می‌توان به چند مرتبه تقسیم کرد. پایین‌ترین مرتبه، تسلیم عملی در برابر مقدرات تکوینی الهی است که قهری است و مقام همه‌ی موجودات است. **إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا**. هیچ‌کس در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر اینکه بنده‌وار نزد خدای رحمان می‌آید. همه‌ی مخلوقات از انسان و حیوان و گیاه و جماد و جن و ملک در برابر اراده‌ی تکوینی الهی عملاً تسلیم محض هستند. مرتبه‌ی دوم، تسلیم عملی در برابر مقدرات تشریحی الهی است که مقام متشرعان و کسانی است که خلاف شرع نمی‌کنند. مرتبه‌ی سوم، تسلیم قلبی در برابر مقدرات تکوینی الهی است که مقام عارفان الهی است. مرتبه‌ی چهارم یا نهایی، مقام انسان کامل است؛ انسانی که به خویشتن خویش بازگشته و به تمامیت انسانی و فطرت الهی خود رسیده است. باید توجه داشت در هر مرتبه‌ای، کمالات مراتب پیشین نیز همراه انسان است. مثلاً انسان عارف همچون دیگر مخلوقات در برابر مقدرات تکوینی و همچون متشرعان در برابر مقدرات تشریحی تسلیم عملی است؛ علاوه بر اینکه در برابر مقدرات تکوینی قلباً تسلیم است.

---

۵. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.

## اسلام همان تسلیم است.

اکنون معنای تسلیم را دریافتیم و دانستیم که **أَلَا سِلَامٌ هُوَ التَّسْلِيمُ**؛ اسلام چیزی جز تسلیم نیست. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند: **يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرِيضِ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ؛ فَصَلِّحُ الْمَرَضَى ۖ فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ وَتَدْبِيرُهُ بِهِ، لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ؛ أَلَا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ؟** ای بندگان خدا شما همچون بیمارید و پروردگار جهانیان چون پزشک؛ پس مصلحت بیمار در چیزی است که پزشک تشخیص می دهد و تجویز می کند، نه در آنچه بیمار هوس می کند و ترجیح می دهد؛ پس هوشیار باشید و در برابر امر خدا تسلیم شوید تا از رستگاران باشید. یعنی اگر در برابر امر تکوینی و امر تشریحی خدای متعال عملاً و قلباً تسلیم باشید، به مقام کمال انسانی و بازگشت به خویشتن نائل می شوید.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ**

